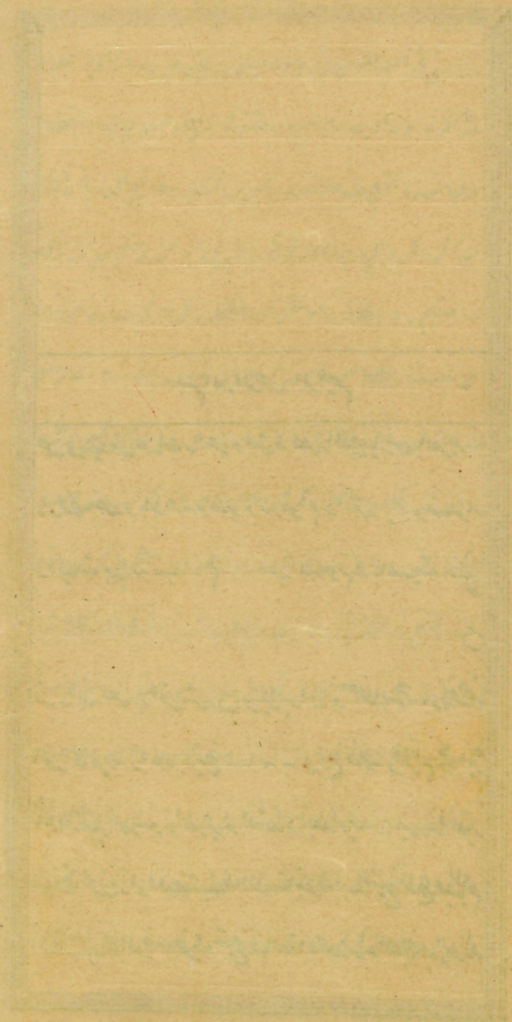


Gift. Beytullah Saim Çankaya  
18.6.2010

Ms. 177



بسم الله الرحمن الرحيم

محمد و سیداسی خدای را عز و جل که لفظه اهل یاری بالفکر عرب  
در فصاحت و بلاغه و صلاح و به توأم داشته و صلوات  
ز اکیات بر اوست سیدنام محمد علیه السلام که با صیبت  
لسانه اهل الجنة العربیة و الفارسیة الدریه  
قد رایه لفظه بر افراشته و نیز بر ال و صحابیح باد که نظیر  
اعدای دین را کاه با تیغ لسانه بدوزخ فط و الزام که با نیزه  
نابانه بنیزانده سوزانده بر دقتند بعد از یه ایمنه نه نظیر  
صافظ محمد مراد نقشبندی الاستنبولی ابره السبع الملع عبدالم  
النقشبندی الاصفهانی شیخ ضایقاه محمد مراد العقیلی امدادی

رزق الله الحسنى وزياده ميگويد چند مدنه باز اوست خود  
 مذاکره دو اوبه فارسيه و مشوي شريف جلوديه في استحقاق  
 وليا فقه واقع شده اسم بنا بر بيه کتاب مفتاح الدرية بالکرانه  
 مذاکره کردیم و بجا نه ترک باطرح زوانه و ضم فوائده ترجمه  
 دستيم روزی در خاطر مظهر مظهر کرده که عبارته این کتاب  
 عربيت و فضايله و ميزانه فوائده نيسه باعباره فارسي  
 قواعد ايه لغته فظيره از بحر و ذره از مروج کليم تا فائده  
 بر فوائده کانه حاصل شد بکريم فاعده و بکريم اشانه به عبارته  
 و در اخر رساله اسئله مختلفه و مظهره الهي کتاب مظهره  
 کتب کليم نايک اثر و وييله دعا باشد بر مقتضای فظيره شرح  
 واقع شد بحمد الله سبحانه و تعالی و بنا بر ايه فقير از ناظران کسکه  
 سه و دفعه های ايه رساله اينند باستر و عفو معامله  
 فرمائيد زير ادعوی کمال زارم مه مه رمی دایم و عقل و فکر  
 از صورت و کرد و در فلک غدا بسیار پريشانه شده اسه و تر  
 ما نه فضايله که ايه بيت کفره کوبان زده ما با و کاله کفنه است

بیت ○ کر لهر بر زه یعنی فظمه عیب مکه ○ که مرا کرد سوح  
 ایام بهم بر زه اسمه ○ اله السقانه و علی الاعنانه و لظلمانه  
 ○ **باب المصدر** ○ مصدره است که در آخر سوح نفع ساکنه  
 باشد و ما قبل سوح دال یا ناست اگر دال باشد ما قبل سوح پنج  
 حرفه خواهد بود و هر حرف از الفظ **پار** نوعی می کند و اگر باشد  
 نیز ما قبل سوح از مصدر خواهد بود و هر حرف از این لفظ **مفعول**  
**مستف** جمع کرم باشد و انه دال مفعول و ما قبل سوح که  
 پنج حرفه ساکنه و انه تا نیز مفعول و ما قبل سوح که هر  
 حرفه ساکنه با انه شرط که اگر انه نوزاد می کنی دال و ا  
 که ماضی می شود ماضی **کرده** و **فعله** **سوح** **کرده** و **مفوضه**  
 مصدر **نهند** بلکه دو اسم جامدند معنی یکی بالسانه ترک شایسته  
 و معنی یکی کنای و **مصدر** را دو فهمید است یکی اول ال کویند و یکی اتانی  
 و در دال پنج نوع هسته و در نای چهار نوع است انواع مصدر دال نای نفع  
 باشد مثل بوده و ضربیده و ستاده و کرده و کنیده و **مفوضه**  
 و **کنسته** و **مفوضه** و **یافته** و **مثل آورده** و **شده** و **زوده** و **تعمیر**

دلیل در

سازند و در او ائصال صادر با زائده داخل شود و غرضه این

با تحبیه لفظ مصدر آسه اگر در کلام مشهور باشد مثل **عدل** **بانی**

بفقر و اجبسه و اگر در کلام موزون تکمیل زنده مصراع

زانکه دشمن را **بیر** در ده **فخسه** و ترکیب مصدر چهار تنه **سلاج**

**عرب** **بسته** و در اغوش بگردنه و بیه را مصدر مرکب گویند و **بیر**

با در هر حال با کسر **بخوانه** و آنه قاعده که صاحب صفیخودیه

نوشته آسه در نزد اصحاب طیبیه ضیانه مقبول نیست **بناکه**

سایح گفته اند و محافظه سودی همه الله تحریر کرده آسه و نیز **بیر**

از استاد بزرگوار خود جناب سلیمان دهیمی رضی الله عنیه **بناکه**

اکثر ما الله فی **بجوهه** **بناکه** و فی **بوار** **بیلله** موافق تحریر سودی **بناکه**

**و مصدر** **داد** و **داد** و **داده** وضع کردند یکی **بای** **مصدر** **گویند** اگر

در آخر کلمه لاصه شود از آنکه کلمه معنی مصدر نمایانده گردد مثل

**بیک** **ویری** و یکی **بشبهه** **مصدر** **بیک** در آخر امر مصدر **بناکه**

می شود **سلاج** **و سلاج** **و سلاج** **و سلاج** **بمعنی** **رفته** **و دانسته** **و سلاج**

**بشبهه** **را** **مکسور** **بخوانه** **سلاج** **بشبهه** **ضمیر** **تو** **نکنند** **باب** **الفی**

وزن **ضارع** **مصادر** **و**

**ضارعی** **ساز** **بناکه**

ماضی منقبت از مصدر طریق استقامه است که نونه  
 مصدر را صرف می کنی و ما قبل ج را که دال یا ناسه علامه بر آن  
 در مصدر متحرک ماضی می شود صالح **کرد** و **دانیسه** و از مصدر  
 ساذه استقامه نیز **لکھنپسه** و ما قبل دال و ناسه است  
 لیکن آن ماضی را که از مصدر ساذه مستفید متحرک مثل  
**آورد** و **کشید** در ماضی معلوم مفرد مذکر غائبی گویند  
 و اگر از آن کنی جمع مذکر غائبی شود در افرج دال و فتح را  
 زیاد کنی **کردند** می شود بیه را جمع مذکر غائبی گویند و انده فتح  
 و دال علامت جمع غائب و اگر نحو **آورد** مفرد مذکر مخاطب است  
 الحاقه یای ساکن می کنی و برای یاد دال را مسکوره خوانند مفرد مذکر  
 مخاطب می شود **آوردی** و اگر می خواهی که جمع مذکر مخاطب است  
 در افر مفرد مذکر غائب یا دال الحاقه که ضمیمه شود **آورد**  
**کردی** پس همان باعلامت مفرد مذکر مخاطب است و یاد ال علامت  
 جمع مذکر مخاطب است و اگر می خواهی که نفس تکلم و صد می باشد و افر  
 مفرد میم را زیاد کنی **کردم** شود بیه را نفس تکلم مع الفیدی باشد **آورد**

**که دریم** پس بیتم نقطه علامه منظم و صده و مع الیا، علامه منظم  
 مع الفیری باشد و آه دال که در افر مفرد سه و نفس منظم  
 و صده مفتوح بخواند و و نفس منظم مع الفیر مکسورین متذکر  
 فعل ماضی شح صید می باشد و صیفه مفرد مذکر شکر کسبه بافت  
 ضوا غائب و ضوا فهاب باشد و صیفه جمع نیز مشترک  
 ضوا غائب و ضوا فح باغنه ضوا غائب و ضوا فهاب  
 نیز مذکر باشد ضوا ثوت و اگر میخو الهیکه ماضی معلوم را مجهول  
 بسازی و اول اسم مفعول آه ماضی بخردی و در آخر سه نقطه شد  
 می که کردی اگر مفرد مذکر غائب باشد و نقطه شده الحاقه کردی  
 اگر تثنیه یا جمع باشد و نفس عدید غیر لغها ماضی مجهول می باشد مثل  
**که شد و کرد شد و دانسته شد و دانسته شد** و از ضوا الهی که  
 از حال ماضی صکایه میکنی در اولش نقطه می آری و کوبی **می کرد**  
 و اگر ضوا الهی که ماضی را منفی می سازی در اولش نوع نایه نقطه  
 اد فال کردی مثل **نکرد** اینرا محمد مطلقه **کوبند** و اگر لفظ هیچ برانی  
 منفی زیاده کنی محمد مستقره شود مثل **هیچ نکرد** و الله اعلم

**باب المضاعف** مضاعف نیز مشتق از مصدر اما از مصدری است  
 کیفیت استفاده آنست که نونه مصدر را حذف کنی و آنه با که  
 در مقابل و آنه نیز حذف کنی و آنه حرف که ال نونه ما قبل است  
 و ال را مفتوح کردانی مضاعف شود مثل **فرد** از **فرد** که  
 و د ال الفی همچنین مثل **استاده** و اگر د ال و اوی  
 باشد فتح مصدر را نیز حذف و و را تبدیل کردی **بالف**  
 و با مثل **فرمایید** از **فرمودند** و اگر د ال و الی و نونه باشد فتح مصدر  
 حذف کنی بعد زانده آنه را و نونه را مفتوح کردانی مضاعف شود  
 مثل **راند ویر ورددان** **راندند ویر ورددند** و آنه مضاعف است  
 مشتق از مصدر و ال اگر بدین قاعده ها سوا فیه نیاید گویند  
 مثل **آریب و بیض و هیبت** و اگر تالی ضایع باشد فتح مصدر را نیز حذف  
 کنی و آنه ناد ال را قلب و فاسه را تبدیل برای مضموم مضاعف شود  
 مثل **گریز از گریخته** و اگر تالی سنی باشد آنه سینه بعد از حذف  
 و قلب محذوف می شود مثل **داندان** و **افسند** یا بلا تبدیل می شود  
 مثل **فواهد از فواسته** یا با مثل **بیرا** از **بیراسته** و اگر تالی سنی

باشد نه شبهه بعد از حذف و قلب بر ابدال شود مثل **انبار دان**  
**انباشته** و اگر تانی فاعلی باشد نه فاعلی بابدل مثل **گوبد از کوفته**  
 یا بجای خود مانع مثل **بافند از بافته** و نه مضاعف بلکه از مضاعفانی  
 مستفاد و بر بیه قاعده می لغزند نیز انانرا سازد گویند بآنکه فعل  
 مضارع در وقت مجرد از باومی بدو زمانه و لایحه می **کنند** و اگر  
 در اوله با داخل شود مخصوص بزمانه استقبال باشد مثل **بکنند**  
 و اگر می خاص بحال مثل **می کنند** و گناه باشد که باومی برای تمحیبه  
 و جلوم فتور و برای تکمیل و زنده و جلوم موزون می شوند  
 و نه بار اوله هم حال مسکون بخوانند • و نیز بدانکه مضارع صیغه  
 اسبه سابقه ماضع اوله **کنند** فعل مضارع مفرد مذکر غائب است  
 و صیغه مفرد مؤنث نیز اینست اگر ضمه الهی که جمع مذکر غائب  
 بشود یک نونه در مقابل دال زیاد کنی مثل **کنند** و صیغه جمع  
 مؤنث نیز اسبه و صیغه دو و ثنیه نیز و اگر ضمه الهی که مفرد مذکر  
 مخاطب باشد دال مضارع را حذف کنی و یکای سکنه الی لا  
 مثل **کنی** و صیغه مفرد مؤنث مخاطبه نیز سه • و اگر ضمه الهی که جمع مذکر

مخاطب می باشد بعد از حذف و ال ضایع یک یا دو ال الحاق  
**کردی** جمع مخاطب می شود مثل **کنید** و اگر مؤذکر که نفس نظام  
درده می باشد یک میم الحاقه کردی بعد از حذف و اگر مؤذکر که  
نظام مع الفیر ما قبل میم را یا زیاد که مثل **کنم** و **کنیم** اسم فاعل  
متقسه از فعل ضایع معلوم طریقه انتقاده انسه و ال  
ضایع را مفعول کردانی و برای علامه فتحی های سیمه می نویسد  
و در مقابل و ال نونه زیاد کنی اسم فاعل شود مثل **کنند** اسم  
مفعول متقسه از فعل ماضی معلوم طریقه انتقاده انسه  
اضری ماضی را مفعول کرد برای علامه فتحی های سیمه می نویسد  
اسم مفعول شود مثل **کرد** و دو وجه را در باب ماضی پایه کریم  
نقی صال از فعل ضایع متقته طریق انت که در السج  
لفظی می آری که آنه دلالت کند بر زمانه حال و نونه نیز بر آنه  
ادفالی کنی مثل **نمی کند** نفی استقبال اینه نیز از فعل ضایع  
متقته



















